رئیس‌جمهور در گفت‌وگوی صریح و تفصیلی با مردم:

از آنچه به نام تفاهم‌نامه نوشته‌ایم، با قدرت دفاع می‌کنیم

بقیه از صفحه ۳

اگر به انسان‌ها اختیار بدهیم و آنان باور کنند که باید بیدار شوند، می‌توانند هر کاری انجام دهند. ما از هیچ‌کس کمتر نیستیم؛ کافی است باور کنیم:

ضربتی باید که جان خفته برخیزد ز خاک
ناله کی بی‌زخمه از تار رباب آید برون

تا ضربه‌ای وارد نشود، صدا درنمی‌آید. انسان نیز تا با مشکل مواجه نشود، بلند نمی‌شود. ضربه‌ای لازم است تا من بیدار شوم. من دیپلم داشتم، به هنرستان رفتم و سپس به خدمت سربازی رفتم. آن ضربه باعث شد ناگهان تغییر کنم و انسان دیگری شوم. همان آدم قبلی بودم، اما پیش از آن فکر می‌کردم نمی‌شود و بعد به این باور رسیدم که می‌شود.

در نتیجه، دادن اختیار و اجازه‌دادن به انسان‌ها برای اینکه خودشان را نشان دهند، می‌تواند کشور ما را نجات دهد. ما ایرانیان و مردم این کشور، اگر باور کنیم که باید بهترین شویم، به آن دست پیدا می‌کنیم. هرچه را ببینیم، می‌توانیم به دست آوریم؛ اما چیزی را که نبینیم، به دست نخواهیم آورد.

***آقای دکتر، یکی از موضوعاتی که شما از استان سیستان‌وبلوچستان آغاز آن را اعلام کردید، نهضت مدرسه‌سازی بود. این پرسش مطرح است که مسعود پزشکیان با کدام نگاه و جهان‌بینی به این موضوع رسید؟ آیا مبنای آن همان گفتمان عدالت، به‌ویژه عدالت آموزشی بود؟ امروز عدالت آموزشی به یکی از پروژه‌های مهم دولت تبدیل شده است؛ تا جایی که استانداران و مسئولان آموزش‌وپرورش می‌گویند یکی از مهم‌ترین محورهای جلسات استانی و حتی جلسات ابتدایی شما، نهضت مدرسه‌سازی و عدالت آموزشی است. برای مردم توضیح می‌دهید که این ایده از کجا شکل گرفت، چگونه به اولویت تبدیل شد و تا امروز به چه مرحله‌ای رسیده است؟**

– ببینید، به نظر من انسان باارزش‌ترین، غنی‌ترین و گران‌قیمت‌ترین سرمایه هستی است. اینکه معادن، پول، ساختمان و امثال این‌ها را به‌عنوان ارزش می‌بینند، اصلاً قابل مقایسه با انسان نیست؛ چون همه این‌ها ساخته و خلق انسان است. اگر بتوانیم انسان را درست آموزش دهیم، درست تربیت کنیم و مهارت‌های نهفته در درون او را شکوفا کنیم، می‌توانیم جامعه‌ای بسازیم که سرشار از عزت، رونق، عدالت، انسانیت و شرافت باشد. این مسیر نیز از پیش‌دبستانی، دبستان و مدرسه آغاز می‌شود.

اگر امروز در جامعه مشکل داریم، به این دلیل است که نتوانسته‌ایم آنجا درست آموزش دهیم. اگر اکنون افرادی داریم که فارغ‌التحصیل شده‌اند، اما نمی‌توانند مشکل خودشان را حل کنند، به این دلیل است که آنجا یاد گرفته‌اند نمی‌شود مشکل را حل کرد. ما می‌توانیم هر چیزی را آموزش دهیم؛ «از کوزه همان برون تراود که در اوست». اگر این بچه‌ها را امروز درست آموزش دهیم، در آینده هم مشکل خودشان را حل می‌کنند، هم مشکل محله، شهر و جامعه‌شان را.

من حتی درباره فرزندان خودم نیز واقعاً به مدارس اطمینان نداشتم و وقتی آن‌ها را به مدرسه می‌فرستادم، دلگرم نبودم. امروز هم با وجود مدارس مختلفی که ایجاد شده، معتقدم آموزش حق همه مردم است، نه فقط حق پولدارها. آموزش، حق هر انسانی است. اگر ما حاکمیت داریم و می‌خواهیم مملکت را اداره کنیم، باید بستر آموزش مناسب را برای همه مردم کشورمان، همه انسان‌ها، با هر رنگ، نژاد، داشته و دارایی، فراهم کنیم؛ برای سرمایه کشورمان و برای آینده کشورمان.

اگر در خیابان مشکلی وجود دارد، مقصر ما هستیم، نه آن‌ها؛ چون نتوانسته‌ایم این افراد را درست آموزش دهیم و توانمند کنیم. در نتیجه، قدم اول این بود که برای فعالیت آموزشی، فضای مناسب داشته باشیم. ورودی هر سیستمی شامل فضا، منابع، نیروی انسانی، روش‌ها و خدمات است که بعد باید مدیریت شود. ما در همه این موارد نقص داشتیم.

در بسیاری از مناطق کلاس درس نداشتیم و در بعضی جاها دانش‌آموزان در فضاهایی درس می‌خواندند که انسان وقتی آن‌ها را می‌دید، شرمنده می‌شد. تصمیم گرفتیم برای همه، فضای بازی و فضای مناسب آموزش ایجاد کنیم. از طرف دیگر، باید این فضاها را تجهیز کنیم؛ چون وقتی فضا را می‌سازیم، آن فضا به‌تنهایی مرده است و باید آن را زنده کرد. بنابراین، درحال برنامه‌ریزی هستیم که در این فضاها چه امکاناتی قرار دهیم تا بچه‌ها وقتی وارد می‌شوند، بتوانند از آن‌ها برای شکوفاکردن مهارت‌های خود استفاده کنند.

آموزش چهار یا پنج ورودی دارد: دیدن، شنیدن، گفتن، بحث‌کردن، لمس‌کردن و در نهایت ساختن و ایجادکردن. اگر دانش‌آموز فقط بشنود، ما صرفاً بخشی از یک مهارت را منتقل کرده‌ایم. ماندگاری چنین آموزشی، حتی اگر روی آن کار کنیم، حدود ۲۰ درصد است و شاید پس از دو هفته، ۵۰ درصد همان مقدار را نیز از دست بدهد.

در نتیجه، باید فضای‌ی ایجاد کنیم که دانش‌آموز در آن هم ببیند، هم بشنود، هم گفت‌وگو کند، هم لمس کند و هم بسازد. درحال آماده‌کردن چنین فضایی هستیم. از طرف دیگر، کسی که می‌خواهد این فضا را مدیریت کند، باید مهارت لازم را داشته باشد تا بتواند این توانمندی‌ها را در فراگیر ایجاد کند.

ما علاوه بر اینکه روی فضا کار می‌کنیم، ابزارهای آموزشی مورد نیاز را نیز در این فضاها فراهم می‌کنیم تا دانش‌آموز بتواند از آن‌ها استفاده کند. از طرف دیگر، درحال تغییر نگاه و نگرش نیروی انسانی در جهت توانمندسازی آن‌ها هستیم؛ چون آموزش‌دادن خود یک علم است و باید دانست چگونه آموزش داد.

ارزیابی نیز یک علم است. اینکه من بدون آموزش قبلی ناگهان معلم شوم، ممکن است؛ اما معلمی که من می‌شوم، با معلمی که برای آموزش‌دادن تربیت شده است، زمین تا آسمان تفاوت دارد. در نتیجه، تلاش می‌کنیم این نقاط ضعف و شکاف‌های موجود را پر کنیم و بستری شامل فضای مناسب، تجهیزات، نیروی انسانی و عدالت آموزشی در همه نقاط کشور فراهم کنیم.

نباید این‌گونه باشد که اگر خانواده‌ای پول، سواد و توانمندی داشت، فرزندانش بتوانند رشد کنند، اما فرزندان خانواده‌هایی که این امکانات را ندارند، امکان رشد نداشته باشند.

اگر بخواهیم فقط با پول دولت این کار را انجام دهیم، امکان‌پذیر نیست. ۴۸ سال است که نشده و از این به بعد هم نخواهد شد. اما با مشارکت مردم پیش رفتیم و تاکنون بیش از هفت هزار مدرسه ساخته‌ایم. تقریباً در همین دو سه ماه نیز باید دو یا سه هزار مدرسه دیگر افتتاح شود.

از یک طرف این مدارس را می‌سازیم و از طرف دیگر آن‌ها را به وسایل سمعی و بصری و دیگر تجهیزاتی که در دنیای امروز باید مورد استفاده قرار گیرند، مجهز می‌کنیم. همزمان، با معلمان و مدرسان نیز کار می‌کنیم که چگونه باید آموزش دهند. البته این کار زمان‌بر است، چون تغییر رفتار نیروی انسانی به این سادگی نیست.

درحال طراحی الگوهایی هستیم؛ چیزی شبیه «رول مدلینگ»، یعنی ارائه و نمایش عملی یک نقش و الگوی مناسب. درحال طراحی شیوه اجرای آن هستیم تا ان‌شاءالله بتوانیم این کار را انجام دهیم.

این بحث بسیار مفصل است. اگر بخواهیم فقط درباره آموزش صحبت کنیم، شاید دو یا سه ساعت هم کافی نباشد تا کارهایی را که قرار است انجام دهیم یا اکنون درحال انجام است، توضیح بدهم؛ باز هم ممکن است مطالب زیادی ناگفته بماند.

مهم‌ترین جایی که آینده این مملکت را می‌سازد، آموزش‌وپرورش است و بزرگ‌ترین سرمایه‌ای که می‌توانیم داشته باشیم، همین آموزش‌وپرورش است. تنش‌ها و ناملایمات اجتماعی نیز از همان‌جا شکل می‌گیرند. اگر انسان از مدرسه یاد بگیرد راستگو و صادق باشد، به طرف مقابل احترام بگذارد و هزاران رفتار درست دیگر را بیاموزد، بسیاری از مسائل جامعه از همان‌جا اصلاح می‌شود. ما درحال تلاش در همین مسیر هستیم.

***خیلی‌ها در این مسیر با شما همراه شدند. در کردستان، دو کوچه بالاتر از خانه شینا، نوجوان ۱۸ساله دیگری در سانحه تصادف جان خود را از دست داد. خانواده او نیز در پاسخ به دعوت شما برای مشارکت مردم در نهضت مدرسه‌سازی، همه سرمایه‌شان را برای ساخت یک مدرسه در شهر خود اهدا کردند. این یکی از سخت‌ترین گزارش‌هایی بود که تهیه کردم؛ مصاحبه ما به‌دلیل بغض آن خانواده ناتمام ماند. پدر، مادر و دختر نوجوان این خانواده خانه‌ای نداشتند و مستأجر بودند، اما به گفته همه مسئولان منطقه، تمام دارایی خود را برای تأمین بخشی از هزینه ساخت مدرسه اختصاص داده بودند.وقتی می‌بینید خانواده‌ای عزیز خود را از دست داده، اما با چنین ایثار و بزرگواری‌ای به دعوت شما پاسخ می‌دهد و در پروژه‌ای مانند مدرسه‌سازی مشارکت می‌کند، چه احساسی پیدا می‌کنید؟**

– خب، این حس را نمی‌شود به‌راحتی بیان کرد. همین حالا هم که شما تعریف می‌کنید، انسان دگرگون می‌شود. واقعاً سخت است. انسان‌های فداکار و محترمی که پا به میدان می‌گذارند تا آموزش و توانمندسازی در کشور شکل بگیرد و یاد فرزندشان در خاطره‌ها بماند، از خود گذشتی نشان می‌دهند که به این سادگی نیست.

گاهی فردی پول دارد و بخشی از دارایی خود را می‌بخشد، اما این خانواده همه آنچه را داشته، اهدا کرده است. واقعاً نمی‌توان با زبان بیان کرد که این گذشت تا چه اندازه بزرگ است. انسان وقتی چنین فداکاری‌ها، ایثارها و گذشت‌هایی را به یاد می‌آورد، خودبه‌خود بغض می‌کند.

در مقابل چنین انسان‌هایی، آدم خود را مدیون می‌داند؛ مدیون اینکه باید با تمام وجود به این مردم خدمت و کمک کند. باید مسیری را برویم که این مردم، با چنین کرامت و بزرگواری‌ای، به‌خاطر قصور، ناتوانی و منیت ما، در زندگی با سختی مواجه نشوند. ما درحال تلاش هستیم، ان‌شاءالله.

من از این صحنه‌ها بسیار دیده‌ام و کارهایی که مردم انجام داده‌اند، واقعاً استثنایی بوده است. اصولاً اگر صداوسیما، رسانه‌ها و حتی فضای مجازی، این نوع فداکاری‌ها و کارهای جمعی را بازتاب دهند و گسترش دهند و فرهنگ همدلی، همراهی و همکاری را در جامعه شکل دهند، دیگر کسی در جامعه ما گرفتار و بی‌پناه باقی نمی‌ماند.

می‌توان این رفتارها را به‌عنوان یک فرهنگ در جامعه گسترش داد. از نظر اعتقادی نیز گفته شده است: «من اصبح ولم یهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم»؛ کسی که صبح کند و به فکر امور مسلمانان نباشد، مسلمان نیست.

همچنین آمده است: «ومن سمع رجلا ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم»؛ یعنی اگر کسی صدای انسانی را بشنود که مسلمانان را به یاری می‌طلبد و به داد او نرسد، مسلمان نیست.

خداوکیلی ما این‌گونه عمل نکرده‌ایم. در نتیجه، مردم نسبت به ما نگاه دیگری پیدا کرده‌اند و به شکل دیگری به ما نگاه می‌کنند. اگر مردم اسلام واقعی را می‌دیدند و اگر من مدیر، اسلام واقعی را اجرا می‌کردم، بسیار بعید بود که انسان‌ها از چنین موجوداتی که در حقیقتا تمام وجودشان در جهت حل مشکل مردم است عقده‌ای به دل می‌گرفتند. مشکل اسلام نیست مشکل مسلمانی ماست.

***نهضت مدرسه‌سازی که شما در زمستان ۱۴۰۳ آغاز کردید، بال کمی این پروژه است و مشخصا مردم به دعوت شما پاسخ مثبت دادند و آمارهایی که خودتان در جلسه مطرح کردید، آمارهای خوبی بود، درباره بال کیفی عدالت آموزشی چه برنامه‌هایی دارید، افق پیش روی‌تان ۲ سال آینده چیست و فکر می‌کنید چقدر قابل تحقق است، شروع این موضوع؟**

– آنچه من فکر می‌کنم این است که اگر بهترین روش آموزشی در دنیا وجود دارد، باید آن را در کشورمان مستقر کنیم. در نتیجه، نقطه‌ای وجود ندارد که بگوییم به آن رسیده‌ایم؛ بلکه باید همیشه تلاش کنیم آموزش را بهتر و بهتر کنیم.

همان‌طور که خدمت شما گفتم، آموزش فقط شنیدن نیست. در کلاس معمولاً معلم صحبت می‌کند و دانش‌آموز می‌شنود، اما دیدن، بحث دیگری است. مثلاً وقتی ما در پزشکی آناتومی استخوان، مغز و دیگر اعضای بدن را می‌خواندیم، توضیح می‌دادند که استخوان یا لوله چگونه است، قسمت فوقانی و تحتانی آن کجاست و ما باید همه این‌ها را در ذهنمان تجسم می‌کردیم. اما وقتی مغز، استخوان یا قلب را به ما نشان می‌دادند و می‌گفتند این قسمت بالا و آن قسمت پایین است، بسیار راحت‌تر متوجه می‌شدیم. حتی با دیدن عکس نیز بهتر از صرفاً شنیدن مطلب را درک می‌کردیم.

در نتیجه، کاری که باید انجام دهیم این است که تا جایی که می‌توانیم، روند آموزشی را بر پایه دیدن، شنیدن، لمس‌کردن، بحث‌کردن و اجراکردن گسترش دهیم و توانمندی خود را بیشتر کنیم. این راه، پایان‌ناپذیر است و تغییر رفتار مداوم و هرروزه را می‌طلبد.

از نظر اعتقادی نیز گفته شده است: «من استوی یوماه فهو مغبون»؛ هرکس دو روزش با یکدیگر برابر باشد، زیان‌کار است. یعنی من معلم هر روز می‌توانم بهتر آموزش بدهم، من پزشک هر روز می‌توانم بیمارم را بهتر معاینه و درمان کنم، تاجر می‌تواند تجارتش را بهتر انجام دهد و صنعتگر نیز می‌تواند کارش را بهتر کند.

باید این نگاه در ما به وجود بیاید که می‌توانیم بهتر شویم. در نتیجه، هر لحظه می‌توان یک قدم به جلو برداشت. اگر این نگاه را در فراگیران و دانش‌آموزان ایجاد کنیم، دنیای دیگری خواهیم ساخت.

البته ایجاد چنین نگاهی ساده نیست. تغییر رفتار، تغییر دهه‌است. ما این مسیر را آغاز کرده‌ایم و بسیار هم کار می‌کنیم، اما این کار بسیار سخت‌تر از ساختن یک ساختمان است. درباره ساختمان می‌توانیم بگوییم هفت هزار مدرسه ساخته‌ایم، اما تغییر نگاه، رفتار و مهارت یک انسان، مسئله زمان‌بر است.

بخش سوم گفتگو

کلان پروژه محله‌محوری موضوعی است که مطرح شده و لزوم چگونگی پدیدار شدن این پروژه خودش یک پرسش است و بحث دیگر اینکه آیا قرار است این پروژه جایگزین نهادهای مدنی سازمان‌های مردم‌نهاد یا احزاب شود یا اینکه مکملی برای این نهادهای مدنی شود؟

ما از نظر مدیریتی یک صورت کسر و یک مخرج کسر داریم. هر نهادی که اسمش را دولت، بهزیستی، کمیته امداد یا نهاد مردم‌نهاد می‌گذاریم، فقط درصدی از آن مخرج کسر را پوشش می‌دهد و همه را نمی‌بیند. حتی شاید خیلی وقت‌ها آن‌هایی که فقیرتر و ضعیف‌ترند، دیده نشوند؛ چون معمولاً کسانی که دسترسی، آشنایی و اطلاعات بیشتری دارند، خودشان را به این نهادها معرفی می‌کنند. عده‌ای هم هستند که چنین دسترسی‌ای ندارند و به هیچ‌کدام از این نهادها نمی‌رسند.

در نتیجه، برای اینکه بتوانیم پوشش را با مخرج کسر تطبیق دهیم، باید دقیق بدانیم چه تعداد از افراد را پوشش داده‌ایم و چه تعداد باقی مانده‌اند. مثلاً اگر ۱۰ درصد یا ۲۰ درصد از زنان سرپرست خانوار را پوشش داده‌ایم، تکلیف بقیه چیست؟

ما برای محیطی که در آن زندگی می‌کنیم، یک محدوده مشخص تعریف می‌کنیم و می‌گوییم این منطقه یا این محله. بعد باید معلوم شود هر نهادی که می‌خواهد در آنجا کار کند، مخاطبش چه کسانی هستند، چه درصدی را پوشش می‌دهد و چه درصدی از افراد همچنان بدون پوشش باقی می‌مانند.

کسی که در حوزه درمان فعالیت می‌کند، کسی که می‌خواهد به زنان سرپرست خانوار، سالمندان، بیماران، اشتغال، مسائل فرهنگی، ورزشی یا هنری بپردازد، باید در همان محله مشخص کند چند نفر را دیده و چند نفر همچنان زمین مانده‌اند. محله در واقع مانند یک آجر کوچک از یک ساختمان بزرگ است و باید ببینیم آیا دسترسی‌ها و خدمات مورد نیاز در همان‌جا شکل گرفته است یا نه.

باید بدانیم آیا در آن محله کسی که پیر، بیمار و تنها در خانه است، فردی را دارد که به دادش برسد یا نه. اینکه یک سازمان مردم‌نهاد تشکیل شود، عده‌ای را ببیند و بعد اعلام کند ما ۱۰ نفر، ۱۰۰ نفر یا ۱۰ هزار نفر را پوشش داده‌ایم، کافی نیست. سؤال این است که از مجموع چه تعداد، این ۱۰ هزار نفر را دیده‌اید و چه تعداد همچنان باقی مانده‌اند؟

وقتی منطقه به‌طور مشخص تعریف شود، آن‌وقت می‌توان دید هر نهاد مردم‌نهاد، مجموعه آموزشی، پزشک، مجموعه فرهنگی، ورزشی یا هنری، چند نفر از مخاطبان خود را پوشش داده و چند نفر را ندیده است. بعد دولت باید برای کسانی که باقی مانده‌اند، برنامه‌ریزی و مدیریت کند.

برای اینکه بتوانیم همه را ببینیم، ابتدا باید همه را مشارکت دهیم و از آن‌ها بخواهیم به دولت کمک کنند. دولت با این اداراتی که ایجاد کرده، به‌تنهایی قادر به انجام این کار نیست؛ همان‌طور که تاکنون هم نتوانسته است. در همه دنیا نیز این کار صرفاً با دولت انجام نشده است.

در هر جامعه‌ای که توانمندی‌های اجتماعی و محله‌ای افزایش پیدا کرده، قدرت، ثبات زندگی، وحدت و انسجام اجتماعی بیشتر شده است. هرجا مردم منتظر مانده‌اند که کسی از بالا بیاید و کاری انجام دهد، مشکلات بیشتر شده است.

برای اینکه بتوانیم مشکلات مردم را ببینیم، یک محله با جمعیت مشخص، مثلاً ۱۰ هزار، ۲۰ هزار یا ۳۰ هزار نفر، تعریف می‌کنیم. سپس خود مردم باید بنشینند، نیازهایشان را ارزیابی کنند، آنچه را می‌توانند خودشان حل کنند و در مواردی که نمی‌توانند، ما به‌عنوان دولت به آن‌ها کمک کنیم.

در نتیجه، نباید محله‌ای وجود داشته باشد که مدرسه، درمانگاه، امکانات بهداشتی یا دیگر نیازهای ضروری را نداشته باشد. مردم باید خودشان وارد میدان شوند، نیازها را مطرح کنند و ما نیز برویم و کمک کنیم. نهادهای مردم‌نهاد هم باید مشخص کنند در کدام‌یک از این سلول‌ها و محله‌ها می‌خواهند کدام مشکل را حل کنند.

در این میان، بحث مذهب نیز مطرح می‌شود و ممکن است این ذهنیت شکل بگیرد که فقط نیروها و گروه‌های مذهبی امکان مشارکت دارند. آیا این سازوکار همه اقشار و گروه‌های اجتماعی را شامل می‌شود یا مشارکت صرفاً به مجموعه‌های مذهبی محدود خواهد بود؟

ببینید، با توضیحی که دادم، فکر می‌کنم باید این موضوع روشن شده باشد. مسائل سالمندان، زنان، آموزش، جاده، درمان، اشتغال و دیگر نیازهای مردم، همگی مطرح‌اند. مسجد ممکن است بتواند بخشی از این مخرج کسر را پاسخ دهد، اما تکلیف بقیه چیست؟

وقتی از مسجد صحبت می‌کنیم، در کنار آن مدرسه، مرکز بهداشتی، شهرداری، هلال‌احمر و دیگر نهادها نیز قرار دارند. البته تعداد پایگاه‌های هلال‌احمر کمتر است. ما حدود ۸۰ هزار مسجد داریم؛ یعنی تقریباً به ازای هر هزار تا هزار و ۲۰۰ نفر، یک مسجد در محله باید وجود داشته باشد. حدود ۱۲۰ تا ۱۳۰ هزار مدرسه و نزدیک به ۷ هزار مرکز بهداشتی نیز داریم؛ یعنی تقریباً به ازای هر ۱۰ تا ۱۲ هزار نفر، یک مرکز بهداشتی در کشور وجود دارد.

این‌ها پایگاه‌هایی هستند که می‌توان از طریق آن‌ها عملیات کرد. مسجد یک پایگاه برای عملیات است، مدرسه یک پایگاه برای عملیات است، مرکز سلامت یک پایگاه برای عملیات است. خانه‌های سلامت و پایگاه‌هایی که

شهرداری، هلال‌احمر، سازمان‌های مردم‌نهاد و دیگر مجموعه‌ها دارند نیز مراکز عملیات‌اند.

ما ابتدا در یک محله، جمعیتی تعریف‌شده را انتخاب می‌کنیم. سپس در همان جمعیت، مکان‌هایی را که می‌توان از طریق آن‌ها به مخاطبان مختلف دسترسی پیدا کرد، شناسایی می‌کنیم. عده‌ای در حوزه فرهنگ فعالیت می‌کنند، عده‌ای در ورزش، اشتغال، بهداشت، سلامت و مسائل روحی و روانی؛ عده‌ای کاسب‌اند و عده‌ای صنعتگرند.

در نتیجه، ما محله را به‌عنوان یک منطقه می‌بینیم و با استفاده از پایگاه‌هایی که می‌توان از طریق آن‌ها به مخاطبان موجود در آن منطقه دسترسی پیدا کرد، برنامه را طراحی می‌کنیم. همچنین می‌توانیم میان این پایگاه‌ها هماهنگی ایجاد کنیم.

در نگاه من، مسجد اصولاً باید همه این ظرفیت‌ها را در خود داشته باشد؛ اما چون نگاه‌های ما بسته شده و تصور کرده‌ایم کسی که ما او را مذهبی می‌دانیم، خودی است و دیگری غیرمذهبی و غیرخودی، نتوانسته‌ایم همه را جذب کنیم. پیامبران و امامان نیامدند بگویند کسانی که مذهبی‌اند بیایند و کسانی که مذهبی نیستند، نیایند. آن‌ها همه را می‌دیدند. ما آمده‌ایم خط کشیده‌ایم و مردم را به خودی و ناخودی تقسیم کرده‌ایم؛ درحالی که ناخودی وجود ندارد. هرکسی که در آن محله زندگی می‌کند، متعلق به ماست و ما باید به او رسیدگی کنیم.

ممکن است فردی در آن محله معتاد باشد، گرفتار باشد یا با کسی درگیری داشته باشد؛ باید به او رسیدگی کنیم. اگر این محله را به‌عنوان یک سلول زنده در نظر بگیریم و آن را به حرکت درآوریم، می‌توانیم مشکلات منطقه را در زمینه اشتغال، سلامت، آموزش، تدارکات و خدمات جانبی حل کنیم.

در نتیجه، مسئله فقط یک موضوع خاص نیست؛ بلکه همه آن چیزهایی است که می‌توان در یک منطقه ایجاد و مدیریت کرد. مسجد یک پایگاه است، اما باورهای ما باید در عمل اثبات شوند. به‌جای اینکه فقط دستور بدهیم مردم چه کاری انجام دهند، باید خودمان برویم و کمک‌حال آنان باشیم. اگر کمک‌حال مردم باشیم، مردم ما را باور می‌کنند.

این کمک نیز باید مستقل از هر توقعی و بدون چشمداشت انجام شود. در قرآن آمده است: «انما نطعمکم لوجه‌الله لا نرید منکم جزاء ولا شکورا، انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا». یعنی این کار را انجام نمی‌دهم که شما از من تشکر کنید یا قدر مرا بدانید؛ بلکه به‌خاطر حسابی که فردا باید در پیشگاه خدا پس بدهم، این کار را انجام می‌دهم.

خدمت بی‌منت به مردم، باور یک مسلمان است. اگر کسی بتواند چنین عمل کند، می‌تواند بگوید مسلمان است؛ اما وقتی قیافه می‌گیرد، منت می‌گذارد و فقط امر و نهی می‌کند، رفتارش با این باورها همخوانی ندارد؛ هرچند برای خودش هر ادعایی که می‌خواهد داشته باشد.

اگر بخواهیم دولت شما را از دو منظر بررسی کنیم، یکی اقتصاد و دیگری سیاست خارجی، شاید حوزه سیاست خارجی چالش‌برانگیزتر باشد. دولت شما با ترور شهید اسماعیل هنیه آغاز شد و با فاصله‌ای کوتاه، موضوع فعال‌شدن سازوکار اسنپ‌بک و بازگشت قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل نیز مطرح شد. در آن مقطع، دولت چه تلاش‌هایی برای جلوگیری از وقوع این دو اتفاق انجام داد؟

ببینید، درباره مسائل خارجی، در داخل کشور چالش‌هایی وجود داشته، وجود دارد و احتمالاً در آینده نیز ادامه خواهد داشت. طبیعی است که بخشی از این مسائل به نگاه‌های متفاوت و همکاری‌نکردن‌هایی برمی‌گردد که شکل می‌گیرد.

در رابطه با همسایگان، بسیاری از مشکلاتمان را حل کرده‌ایم و روابط بسیار بهتر شده است. اکنون، با جنگی که شکل گرفته، اسرائیل و آمریکا تلاش می‌کنند کشورهای خلیج فارس را علیه ما متحد کنند و ما نیز در تلاش هستیم اجازه ندهیم این اتفاق رخ دهد. البته در داخل کشور نیز چالش‌هایی داریم؛ چون همچنان نگاه‌های متفاوتی وجود دارد و طبیعتاً آمریکا و اسرائیل از این وضعیت سوءاستفاده می‌کنند.

باور و اعتقاد من این است و این را نه برای شعار، بلکه از روی اعتقاد می‌گویم که مسلمانان با یکدیگر برادرند. رسول خدا این را می‌فرماید و کتاب خدا نیز همین را می‌گوید. برادری مسلمانان به این معنا نیست که شیعه و سنی از یکدیگر جدا باشند؛ مسلمانان با هم برادرند.

حضرت علی(ع) نیز در خطبه ۱۸ نهج‌البلاغه به همین موضوع اشاره می‌کنند. مسئله‌ای را نزد یک قاضی می‌برند و او حکمی می‌دهد؛ سپس همان مسئله را نزد قاضی دیگری می‌برند و او حکم دیگری صادر می‌کند. بعد همین قاضیان نزد کسی می‌روند که آنان را به قضاوت منصوب کرده و او نیز رأی همه را تأیید می‌کند. حضرت علی(ع) می‌فرمایند: «الههم واحد ونبیهم واحد وکتابهم واحد»؛ خدای آنان یکی، پیامبرشان یکی و کتابشان نیز یکی است. آیا خداوند به آنان دستور اختلاف داده و آن‌ها اطاعت کرده‌اند، یا آنان را از اختلاف نهی کرده و آن‌ها نافرمانی کرده‌اند؟

خدا یکی، پیامبر یکی و کتاب یکی است؛ پس برای چه با یکدیگر دعوا می‌کنید؟ این سخن حضرت علی(ع) است؛ همان کسی که ما می‌گوییم شیعه علی(ع) هستیم. چرا مسلمان با مسلمان درگیر می‌شود؟ حرف حساب چیست؟ مگر ممکن است درباره یک موضوع، یکی بگوید حق است و دیگری بگوید باطل، اما هر دو درست گفته باشند؟ باید بنشینند، مشکل خود را حل و توبه کنند. به‌جای آنکه خدا را ملامت کنند، خودشان را ملامت کنند.

ما با کشورهای مسلمان برادریم؛ برای چه باید با آن‌ها بجنگیم؟ من واقعاً نمی‌فهمم. نه‌تنها با کشورهای مسلمان درگیر می‌شویم، بلکه در داخل کشور خودمان نیز با یکدیگر می‌جنگیم و همدیگر را قبول نداریم.

خب، تو از من بهتری؛ پاداشت را خدا می‌دهد. چرا بر من منت می‌گذاری؟ چرا برای من قیافه می‌گیری و به من امر و نهی می‌کنی؟ چه کسی گفته است که تو باید به من امر و نهی کنی؟ تو خوبی، الحمدلله؛ به من هم خوبی کن، اما بدون منت، همان‌گونه که قرآن می‌فرماید؛ برای خدا، نه اینکه بیایی به دیگران امر و نهی کنی که باید این کار را انجام دهید یا آن کار را نکنید. این رفتار موجب فرار مردم از دین و باور می‌شود.

حضرت علی(ع) نیز در فرمان خود به مالک اشتر می‌فرمایند که امر و نهی‌کردن از موضع قدرت، پیامدهای نادرستی دارد. می‌فرمایند: «ولا تقولن انی مؤمر آمر فاطاع»؛ نگو من فرمانروا هستم، دستور می‌دهم و دیگران باید اطاعت کنند.

ما می‌گوییم جامعه را نمی‌توان با امر و نهی اداره کرد. این روند پیامدهای فاسدی دارد؛ «فان ذلک ادغال فی القلب، ومنهکه للدین، وتقرب من الغیر»؛ یعنی موجب سیاهی قلب، تضعیف دین و نزدیک‌شدن به تغییر و دگرگونی می‌شود. این یک دستور است.

با وجود همه این مسائل، با پشتیبانی مقام معظم رهبری شهید و اکنون نیز با پشتیبانی رهبر معظم انقلاب، تمام تلاش بر وحدت و انسجام است. امروز وضعیت روابط ما با همسایگان خارجی بسیار بهتر از گذشته است.

آقای رئیس‌جمهور، در آن مقطع مذاکراتی با فرانسوی‌ها شکل گرفت تا شاید بتوانند زمینه مصالحه‌ای میان ایران و آمریکا فراهم کنند. در آن مذاکرات چه اتفاقی افتاد که در نهایت آقای ترامپ این پیشنهاد را نپذیرفت؟

تسهیلگری‌ای در کار نبود. ابتدا خود اروپایی‌ها باید توافق را می‌پذیرفتند. این اروپایی‌ها بودند که موضوع اسنپ‌بک را پیش بردند و این مسئله در ابتدا به ترامپ ارتباطی نداشت. ما با آن‌ها به توافق رسیدیم، اما ظاهراً باید از طرف دیگری اجازه می‌گرفتند و در نهایت نپذیرفتند. این نشان می‌دهد حتی اروپایی‌ها نیز برای تصمیم‌گیری اختیار کامل ندارند؛ چون اگر اختیار داشتند، ما با آقای مکرون تفاهم کرده بودیم و میان توقعات آن‌ها و خواسته‌های ما هماهنگی به وجود آمده بود. البته همه این اقدامات با مجوز و هماهنگی رهبر معظم انقلاب، رهبر عزیز شهید، انجام شده بود.

گاهی در صداوسیما این‌گونه نشان می‌دهند که رهبری گفته‌اند اصلاً مذاکره نمی‌کنیم؛ درحالی که ما همین اقدامات را با اجازه ایشان انجام دادیم و حتی به تفاهم هم رسیده بودیم، اما آمریکا زیر آن زد و بعد اروپایی‌ها موضوع اسنپ‌بک را پیش بردند. اگر همان چیزی را که با آقای مکرون هماهنگ کرده بودیم، می‌پذیرفتند، دیگر نیازی نبود به‌اصطلاح اسنپ‌بک را فعال کنند.

ما جنگ را شروع نکردیم؛ درحال گفت‌وگو بودیم، اما آن‌ها جنگ به راه انداختند. بعضی‌ها می‌گویند این‌ها آمده بودند جلوی جنگ را بگیرند، اما جنگ شد. واقعیت این است که ما آغازگر جنگ نبودیم. محاسبه آن‌ها این بود که با روندی که در پیش گرفته‌اند، کشور از هم خواهد پاشید؛ می‌گفتند در این بستر می‌شود کاری کرد.

اما روند به شکلی که آن‌ها می‌خواستند پیش نرفت. مردم ایران همراهی کردند و حتی کسانی که اعتراض و گلایه داشتند، دندان روی جگر گذاشتند. ما توانستیم تا امروز بمانیم و اکنون نیز با قدرت بیشتری ایستاده‌ایم.

می‌فرمایید یکی از اتفاقاتی که در جنگ ۱۲روزه و به‌شکلی گسترده‌تر و عمیق‌تر در جنگ ۴۰روزه رخ داد، هدف قرار گرفتن پایگاه‌های آمریکا در سراسر منطقه بود. این اقدام می‌تواند تأثیر قابل‌توجهی بر روابط ایران با کشورهای حاشیه خلیج فارس بگذارد. این مسئله چگونه با سیاست همسایگی دولت شما جمع می‌شود؟

ببینید، مشکل اینجاست که آمریکا از خاک کشورهای منطقه به ما حمله کرده و پایگاه‌ها و مراکز ما را هدف قرار داده است. سؤال این است مدرسه میناب را از کجا زدند؟ از همان کشورهای مسلمان و دوست ما. چرا آنها باید اجازه بدهند بیایند و ما را بزنند؟ ما نمی‌خواهیم آن کشورها را هدف قرار دهیم؛ جایی را می‌زنیم که از همان‌جا به ما حمله می‌شود.

چرا آمریکا باید در منطقه پایگاه ایجاد کند و هر کشور اسلامی را که به حرفش گوش نداد، سرکوب کند؟ چه کسی گفته است ما باید نوکر حلقه‌به‌گوش آن‌ها باشیم؟ ما قصد زورگویی به هیچ‌کس را نداریم، اما زیر بار زور هم نمی‌رویم. قرار نیست به ما زور بگویند، وارد کشورمان شوند و منابعمان را ببرند. اکنون در عراق نفت می‌فروشند، اما پول آن را به خود عراقی‌ها نمی‌دهند.

ما مجبور بودیم از خودمان دفاع کنیم و خداوکیلی رزمندگان ما، نیروهای هوافضا، ارتش، سپاه و همه بچه‌های رزمنده، جانانه دفاع کردند و دنیا را به تعجب واداشتند. البته این اتفاق به برکت پشتیبانی مردم و مدیریتی بود که دولت انجام داد. اگر حمایت دولت از این مجموعه وجود نداشت، شکل‌گیری چنین روندی امکان‌پذیر نبود.

ما یک بدن و یک قدرت واحد هستیم و تکه‌تکه نیستیم. کسانی که می‌خواهند بخش‌های مختلف را از یکدیگر جدا کنند، به‌دنبال ایجاد تفرقه و شکاف در جامعه‌اند. بر همه کسانی که در این کشور زندگی می‌کنند، یک مجموعه مقررات، قوانین و یک رهبری حاکم است؛ نه اینکه